

بنیادهای فکری القاعده

و وهابیت

عباس نجفی فیروز جانی



مقدمه

و پس از آن تاکنون، جمهوری اسلامی ایران را به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر و حمله به ساختمنهای تجارت جهانی، آمریکاییها انگشت علواز جمله این اتهامات کمک مالی یا تسليحاتی، اتهام را بلافضله به سوی القاعده و بن لادن پناه دادن به آنها در نقاطی از خاک ایران و یا اجازه عبور و فرار مخفیانه از طریق خاک ایران می باشد. اتهامات غیر مستقیم دیگری نیز نظری همکاری حزب الله لبنان با القاعده از طریق وساطت ایران و آموزش و سازماندهی مجدد القاعده از این طریق، مطرح شده است. بی اساس بودن این اتهامات آن قدر واضح است که حتی خوش باورترین متحdan آمریکا نیز آن را پذیرفته اند. زیرا صرف نظر از مسائل سیاسی و بین المللی، ایران با تفکر شیعی خاص خود هیچگاه با گروههای افراطی وهابی نظری القاعده

به خاطر ارتکاب گناه و مباح دانستن خون و اموال آنها به همین علت، تعصب شدید، دشمنی سخت باعلى (ع) و خاندانش، اخذ به ظاهر الفاظ قرآن و سنت بدون رعایت تفسیر و بدون لحاظ مبانی عقلی و اصولی، بدعت دانستن هر چیزی که در قرآن و سنت نیامده است، تقدس ظاهري و کوشای بودن در عبادات، کافر پنداشتن بقیه مسلمانان به جز خودشان و تطبیق آیاتی از قرآن که در شأن کفار و مشرکان نازل شده بود به مسلمانان، سرجنگ داشتن دائمی باقیه مسلمانان در حالی که با کفار و مشرکان کاری ندارند، تراشیدن سرهای خود و نهایتاً همانگونه که خوارج باشعار «الحاکم الاله» همه چیز را مستقیماً با خدا مرتبط می ساختند و هایبان نیز عواملی نظیر دعا، شفاعت، توسل، ترس و... را مختص خدا دانسته و واسطه قراردادن یکی از مخلوقات صالح خداوند را شرک و کفر می دانند.^(۱)

۲- احمد بن حنبل

در قرن اول تا سوم هجری، اهل سنت از نظر فقهی به دو گروه «أهل رأی» و «أهل حدیث» تقسیم می شدند. اهل حدیث آن دسته از علمای دینی بودند که در استنباط احکام اسلامی به عقل اهمیتی نمی دادند و به ادعای خود، فقط به «کتاب» و «سنت نبوی» بسته می کردند اما «أهل رأی» علاوه بر دو منبع مذکور «عقل» را نیز به عنوان دلیل برای اثبات احکام تلقی می کردند. احمد بن حنبل از جمله فقهای اهل حدیث است که با استدلال عقلی به شدت

اشتراع نظر سیاسی یا فکری ندارد. نمونه بارز این مسئله در مخالفت ایران با حکومت وهابی طالبان در افغانستان که حتی تامرحله جنگ تمام عیار پیش رفته اندقابل لمس است. مقاله مذکور سعی دارد جهت رفع این اتهامات بی اساس، به معرفی وهابیت و پیشینه تاریخی و گرایش ضدشیعی آنان پرداخته و نشان دهد شیعه و وهابیت نمی توانند متحد استراتژیک یکدیگر باشند و در این ارتباط روابط با عربستان سعودی که مذهب رسمی آن وهابی است به لحاظ عدول حکومت سعودی از موضع اولیه وهابیت به دلیل ملاحظات سیاسی می باشد.

۱- پیشینه اندیشه وهابیت

اگرچه وهابیت منسوب به محمد بن عبدالوهاب نجدی است اما برای درک پیشینه این تفکر می توان رگه هایی از این نوع دیدگاهها را در تاریخ جستجو و تعقیب نمود. وهابیون، انشعابی از مذهب حنبلی، یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت هستند، اما افکار نادر آنان مطابق با هیچ یک از سایر مذاهب اسلامی اعم از سنی و شیعه نیست بلکه رگه های این مذهب را باید در لابلای تاریخ به صورت بسیار کم رنگ جستجو کرد:

۱- خوارج

یکی از موارد مهم در بازیابی پیشینه فکری وهابیون، تشابه آنها با اندیشه های خوارج است. برخی از این مشابهتها عبارت اند از: گناه قلمداد کردن اعمال حسن مسلمانان، تکفیر مسلمانان

مخالف است.^(۷)

است و از این روی مسافر زائر بایست همانند مهمترین ویژگیهای احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱) دیگر سفرهای معصیت، نماز خود را تمام بخواند. و هر کس سفر به سوی پیغمبر و یاقبور اولیاء و صالحان را عبادت بداند برخلاف سنت پیغمبر و اجماع نظر داده است.

۴- بربهاری

ابو محمد بربهاری معاصر ابن بطة علاوه بر منع زیارت قبور صلحاء و پیشوایان دینی، همانند مجسمه، برای خداوندان اعضایی چون کف دست و انگشتان، دو پا با کفشی از طلا و گیسوانی بلند... قائل شد. به علاوه همانند و هایان امروزی دیدگاهی شدیداً فرقه‌گرا و متعصبانه در قبال تشیع داشته است.

۵- ابن تیمیه

ابوالعباس احمد بن عبدالحليم معروف به ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸ه) در میان پیروان احمد بن حنبل مهمترین احیاء‌کننده روش او می‌باشد. تمامی محققانی که درباره وهابیت مطالعه کرده‌اند متفق هستند که در جایگاه ریشه‌یابی افکار وهابیت، هیچ کس را نمی‌توان یافت که به اندازه ابن تیمیه اهمیت داشته باشد و محمد بن عبدالوهاب جز برخی تندرویها چیزی بر عقاید ابن تیمیه نیز وده است. به این ترتیب می‌توان

عبدالله بن محمد معروف به ابن بطة یکی از علمای حنبلی در قرن چهارم هجری زیارت و شفاعت پیغمبر (ص) را انکار کرد و گفت سفر برای زیارت قبر پیامبر از نظر شرعی سفر حرام خصوصاً نسبت به شیعیان (تا جایی که به همین

۳- ابن بطة

عبدالله بن محمد معروف به ابن بطة یکی از علمای حنبلی در قرن چهارم هجری زیارت و شفاعت پیغمبر (ص) را انکار کرد و گفت سفر برای زیارت قبر پیامبر از نظر شرعی سفر حرام

مشاهد مشرفه تشرف می‌یابند، با بت پرستان مقایسه کرده و عمل آنان را بدعت و حرام می‌داند. وی همچنین ساختن گبد و ضریح در این اماکن و نذر کردن در آنها و مسجد ساختن در کنار آنها و تمام این گونه اعمال را حرام و موجب شرک می‌داند. وی در رابطه با استمداد از انبیاء، اولیا و صلحاء حساسیت زایدالوصفی داشته و شفاعت، توسل و استغاثه را از آثار باقی مانده از جاهلیت و شفاعت خواهان و توسل جویان را مشرک و کافر می‌داند. سوگند به غیر خدا را مطلقاً حرام و موجب شرک می‌داند هر چند این سوگند به مخلوقات با عظمت خداوند از قبیل پیامبر(ص)، قرآن، کعبه، عرش، کرسی و... باشد.

مشخصه بارز او خصومت بی حد و مرز با شیعیان است. آنچنان که حتی طرفدارانش اعتراف می‌کنند که ابن تیمیه در این زمینه از جاده حقیقت و عدالت خارج شده است. کتابهای متعددی بر ضد شیعه نوشته و در آنها شانزده مورد را از مشترکات شیعه و یهود ذکر کرد. از هیچ اتهامی نسبت به شیعه فروگذار نکرد و مثلاً گفت «أهل بدعت و ضلالت از مسلمانان از جمله راضیان سفر به قبور امامان خود را حج اکبر می‌نامند و حج بیت الله الحرام را حج اصغر می‌نامند».

ابن تیمیه با انکار عدالت خداوند از ناحیه تعطیل افعال، اختیار انسانها در انجام اعمال خوب و بد و انکار حسن و قبح ذاتی افعال و... عملاً به نظریه جبر ملتزم شده است، اما در شعار، اختیار و آزادی انسان را پذیرفته است. این دو گانگی

دلیل حتی فضایل حضرت علی(ع) را انکار می‌کند، ماجرا جو، جنجالی و خود باور بود به طوری که جز آراء و نظریات خودش، هیچ نظر دیگری را قبول نداشت.

علاوه بر ویژگیهای روانی و شخصیتی مذکور، دیدگاههای کلامی و فقهی ابن تیمیه یک زیربنای اساسی دارد. ابن تیمیه عقل را سبب ضلالت و گمراهی می‌داند و فقط به ظواهر الفاظ قرآن و حدیث نبوی و فتاویٰ صحابه اکتفا می‌کند. به همین دلیل، عقاید و فتاویٰ او در عالم اسلامی بی سابقه یا نادر بوده است.

چند نمونه از افکار و آراء ابن تیمیه

در مورد خداوند و توحید معتقد است که خداوند در آسمان است، سخن می‌گوید، از آسمان در سایه ابرپایین می‌آید، در عرش مستقر است، دارای دست و صورت است، می‌شود با انگشت به سوی خداوند و محل استقرار او اشاره کرد، ذات احادیث می‌خنند و اگر کسی معتقد به بودن خداوند در روی عرش و بالای آسمان نباشد باید او را توبه داد و اگر توبه نکرد باید گردنش رازد.

ابن تیمیه دایرة بدعت را که در اصطلاح شرعی آن است که انسان امر خارج از دین را در دین وارد و یا مسئله غیر دینی را دینی قلمداد کند - گسترش داده و گفت هر چیزی که در زمان پیامبر(ص) و سلف صالح نبوده بدعت است. ابن تیمیه کسانی را که به قصد زیارت قبر پیامبر(ص) و قبور انبیاء و صلحاء و دیگر

به نام خود شیخ محمد نسبت نداده اند یعنی «محمدیه» نگفته اند این است که مبادا پیروان این مذهب نوعی شرکت با نام پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا بکنند.

شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عینه» از شهرهای «نجد» تولد یافت، پدرش در آن شهر قاضی بود. شیخ از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید پرداخت و فقه حنبلی را نزد پدر خود آموخت. وی از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مردم «نجد» را زشت می شمرد. در سفری که به زیارت خانه خدارفت بعد از انجام مناسک به «مدینه» رهسپار شد، در آنجا توسل مردم را به پیامبر در نزد قبر آن حضرت انکار کرد. سپس به «نجد» مراجعت نمود و از آنجا به «بصره» رفت به این قصد که از «بصره» به «شام» رود، مدتها در «بصره» ماند و با بسیاری از اعمال مردم به مخالفت پرداخت، ولی مردم «بصره» وی را از شهر خود بیرون راندند. سال ۱۱۲۹ پدرش «عبدالوهاب» از «عینه» به «حریمله» انتقال یافته بود. شیخ محمد، ملازم پدرش و کتابهای راند او فرا گرفت و به انکار عقاید مردم «نجد» پرداخت به این مناسبت میان او و پدرش و همچنین بین او و مردم «نجد» منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت تا اینکه در سال ۱۱۵۳ پدرش «شیخ عبدالوهاب» از دنیا رفت.

«شیخ محمد» پس از مرگ پدر به اظهار عقاید خود و انکار قسمتی از اعمال مذهبی مردم پرداخت، و جمعی از مردم «حریمله» از او پیروی

ناشی از طرد عقل در نظریات کلامی اوست. وی دریاسخ به سخن علامه حلی که معتقد بود: «انبیاء از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه اعم از صغیره و کبیره معصوم هستند، در غیر این صورت اعتمادی به آنچه می گویند باقی نخواهد ماند» گفته است معصوم بودن انبیاء از خطأ و گناه پیش از بعثت لازم نیست و پس از آن هم فقط در موارد تبلیغ احکام خداوند است. چون عقاید و آرایی که ابن تیمیه بیان می کرد برخلاف معتقدات عموم فرق اسلامی بود همواره مورد مخالفت علمای دیگر قرار داشت. در این زمینه از طرف علماء اسلام خصوصاً علماء اهل سنت جهت پیشگیری از اقدامات او دو کار انجام گرفت:

الف- نقد عقاید و آراء وی و بیان وجوده و دلایل ابطال آنها، و برخورد با ابن تیمیه از راه نصیحت و موعظه و مناظره و...

ب- اما پس از آنکه وی بر افکار خویش پافشاری نمود، مراجع فتوای معاصر او از اهل تسنن، به تضیيق و گاهی تکفیر او برخاسته و بدعت گذاری او را فاش ساختند. به طوری که بارها به فتوای علماء به زندان افتاد و نهایتاً در زندان قلعه شام درگذشت.^(۳)

۶- محمد بن عبدالوهاب

مسلمک وهابی منسوب به شیخ محمد فرزند «عبدالوهاب» نجدی است که این نسبت از نام پدر او «عبدالوهاب» گرفته شده است. و به گفته برخی از دانشمندان، علت اینکه این مسلمک را

در این حبشه افراط گریهایی به شکل زیر به آن افروده است.

۱- به صرف دعوت اکتفا نکردن بلکه با مخالفان خویش با شمشیر برخورد نموده و آن را امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت نامیدند.

۲- وهابیان هرگاه بر شهری تسلط می یافتدند ضریحها، زیارتگاهها، مساجد ضریح دار و قبور مشخص و علامت دار را ویران می کردند به طوری که وقتی بر حجاج تسلط یافتند تمام قبور

ائمه شیعه^(ع) و صحابه را ویران نمودند.

۳- مصدق بدعت را به شکل شگفت انگیزی گسترش داده و هر چیزی را که در زمان پیامبر وجود نداشته است - حتی مثلاً نوشیدن قهوه یا کشیدن سیگار و یا گذاشتن پرده‌ای بر روی قبر پیامبر - را بدعت می نامیدند. بدین ترتیب وهابیان بسیاری از اعمال مسلمانان را بدعت و حرام و مرتكبان آنها را مستحق توبیخ و حتی در موادی قتل می دانند در حالی که سایر مسلمین همان اعمال را واجب، سنت و یا لاقل مباح می دانند. در این مسیر وهابیان حتی استفاده از اتومبیل، تلفن، تلویزیون، رادیو و هر نمودی از تمدن را فقط به این دلیل که در صدر اسلام وجود نداشته بدعت و حرام می دانند اگر چه امروزه به عقیده خود عمل نمی کنند.

۴- گسترش دامنه تکفیر مسلمانان: یکی از شاخه‌های بسیار مهم «تفکر وهابیت» تکفیر مسلمانان و تسبیه آنان به کفار، جهال و مشرکان است و این حکم عامی است که شامل همه مسلمانان شده و به جز خود آنان، هیچ استثنایی

کردند و کار وی شهرت یافت. وی از شهر «حریمله» به شهر «عینه» رفت. رئیس عینه در آن وقت «عثمان بن حمد» بود. «عثمان» شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی را یاری کند. «شیخ محمد» نیز در مقابل، اظهار امیدواری کرد که همه اهل «نجد» از «عثمان بن حمد» اطاعت کنند. خبر دعوت «شیخ محمد» و کارهای او به امیر «احسا» رسید. وی نامه‌ای برای «عثمان» نوشت که نتیجه اش این شد که «عثمان» شیخ را نزد خود خواند و عذر او را خواست.

«شیخ محمد» به او پاسخ داد که اگر مرا یاری کنی تمام نجد را مالک می شوی. اما عثمان از او اعراض کرد و او را از شهر «عینه» بیرون راند.

«شیخ محمد» در سال ۱۱۶۰ پس از آنکه از «عینه» بیرون رانده شد، رهسپار «در عیه» از شهرهای معروف نجد گردید. در آن وقت امیر در عیه «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن شیخ رفت و عزت و نیکی را به او مزدی داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد، و بدین ترتیب ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود آغاز گردید.^(۴)

افزوده‌های محمد بن عبدالوهاب به آراء ابن تیمیه

اگرچه مسلک وهابیت به نام محمدبن عبدالوهاب شهرت یافته است اما به واقع ابن عبدالوهاب با مطالعه آثار ابن تیمیه به آنها اعتقاد پیدا نمود و در قلمرو نظری چیز زیادی به آن نیفزاود بلکه آن نظر را به حیطه عملی کشانید و

شود و هابیان در این ادعا پیروی از سلف - تا
چه اندازه صادق هستند؟

پیشنه و قرینه دینی
سلف چیست و سلفیه چه کسانی هستند؟ پاسخ
این سؤال در برخی از منابع و متون مهم تقریباً
به صورتهای متفاوت داده شده است:

در دایرة المعارف بین المللی اسلام (of Islam) امده است: (سلفیه، شاخه‌ای از اصلاح طلبان سنتگرای نوین اسلامی هستند که در اوآخر قرن نوزدهم شکل گرفتند و مرکز تقلیشان مصر بود؛ اینان خواهان خلوص و پیرایش اسلام، از طریق بازگشت به روش «سلف صالح» بودند؛ دکترین اصلی اینان این بود که در ایمان و اعتقاد خویش به مسلمانان صدراول اکتفا کنند...)، سپس بحث رابه مقاله اصلاح - *Islah* - در همین کتاب ارجاع می‌دهد. در ذیل مقاله مذبور می‌گوید: (سلفیه کسانی هستند که خود را نظر تبعیت مطلق از

قرآن و حدیث پیرو سلف صالح می‌دانند و سلف صالح عبارت است از سه نسل اول مسلمانان یعنی صحابه، تابعین، و تابعین تابعین، افرادی از این گروه با مباحث عقلی و منطقی مخالفند؛ از این روی باشیوه فقهایی چون ابی حنیفه و استاد به «رأی» و نظر عقلی، سرجدال و سنتیز دارند. و هابیان را از این دید می‌توان سلفی به حساب آورد. نویسنده‌گان این مقاله مهم و مفصل که «عزیز احمد»، «آ. مراد» و «پروفسور حامد الگار» هستند، اشکال و گونه‌های مختلفی از سلفیه را

نمی‌شناسند. دلیل این برداشت خود را اینگونه بیان می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر(ص) نیز این حقیقت را قبول داشتند که خداوند خالق و میرانشه و مدبر تمام امور است و حتی پیامبر به خاطر این مسئله آنان را به اسلام نخوانده است. بلکه دلیل شرک آنان این بود که آنان می‌گفتند ما بتها را به خاطر تقرب به خداوند و شفاعت پرستش می‌کنیم. اما مشرکان زمان ما (یعنی مسلمانان) از مشرکان عصر جاهلیت بدتر هستند زیرا آنان فقط در وقت آسایش شرک می‌ورزیدند ولی در سختیها به خداوند روی می‌آوردندا اما مشرکان زمان ما هم در آسایش و هم در تنگناها شرک می‌ورزنند. این عبدالوهاب حتی مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... را از کفار و یهود بدتر می‌داند. لذا و هابیان از آغاز تاکنون به راحتی به خود حق می‌دهند هر طور که بخواهند با خون، جان، اموال و نوامیس این کفار !! عمل کنند و با این اعتقاد و کردار خود را مستحق قطعی بهشت خداوندی می‌دانند.^(۵)

۲- آیا و هابیت همان سلفیه است؟

بحث سلف و سلفیه در اینجا نه تنها از این بابت حائز اهمیت است که و هابیان معمولاً خود را پیروان سلف صالح قلمداد کرده و مذهبشان را سلفیه نامیده‌اند، بلکه بیشتر از این جهت مهم است که عده‌ای از پژوهشگران این وادی، «سلفیه» و «و هابیان» را کاملاً همسان و منطبق با همدیگر پنداشته و هر سلفی را و هابی تلقی کرده‌اند، لذا این مسئله قابل توجه است که دیده

سخت در میان این دو گروه صورت گرفت. مهمترین شاخصه فکری این گروه از حنابله این بود که به هنگام بحث از توحید، آن را به زیارتگاهها مرتبط می‌ساختند و نیز از نظر کلامی در رابطه با آیات تأویل و تشییه، و با رأی معترله که جنبه‌های عقلی و فلسفی داشت مبارزه می‌کردند. در این باره باید بحث مفصل تری صورت گیرد تا معلوم شود که آیا اینان در ادعای خود صادق هستند یا خیر؟ حتی امروزه نیز چنین مسئله‌ای به صورت جدی مطرح است، چنانچه مثلاً می‌بینیم که یکی از اساتید بر جسته دانشگاه دمشق کتابی در این رابطه می‌نویسد با این عنوان که «آیا سلفیه مذهب است یا بدعت؟»

و در آنجامی کوشید تاثیابت کند که یدک کشیدن عنوان سلفیه به وسیله جمعی، مخصوصاً «وهابیان» امر ناروا، غاصبانه و رندانه است.

تو خلاصه سخن «استاد ابوطی» در این کتاب این است:

اولاً مطلق ساختن پیشینان و چسبیدن غیرنقدانه به آنها روح ابتکار و شناخت متكامل اسلام را، از مسلمانان سلب و چنین اقلامی کند که فقط گذشتگان قادر به فهم و شناخت اسلام بودند و دیگر مسلمانان قادر به شناخت آن نیستند و اسلام دین غیر قابل شناختی است؛ در حالی که شناخت اسلام ملاک و اصولی دارد و هر کس در هر زمان که بخواهد مطابق همان معیارها می‌تواند اسلام را بشناسد و نیاز دینی و دنیابی خود را از آن طریق رفع کند.

ثانیاً چنین عنوانی تفرقه انگیز و تشخص

با تفکر بعضًا متفاوت، اما کمابیش دارای وجود مشترک، و نیز عملکرد سلفیها و مصاديق آنها را در کشورهای مختلف از جمله مصر، تونس، الجزایر، هند و... بر می‌شمارند. آنان در عدد برجسته ترین چهره‌های سلفیه، «محمد عبده»، «رشید درضا»، «ابن بادیس»، «سنوسی». «سید احمد بریلوی» و «شاه ولی الله دهلوی» را می‌شمارند. در ضمن مستند دینی آنها، آیه ۵۶ سوره زخرف قرآن و حدیث معروفی از پیامبر(ص) است با این تعبیر که بهترین نسل، نسل معاصر من و پس از آن نسل بعدی و سپس نسل بعد از آن است.

پیشیه تاریخی

از نظر تاریخی ریشه این عنوان (سلفیه) به قرن چهارم هجری بر می‌گردد که برای اولین بار عده‌ای از آن زمان این عنوان را برخود نهادند.

محمد ابوزهره نویسنده محقق مصری در این رابطه می‌گوید: «منظور از سلفیه کسانی هستند که خودشان را از نظر مذهبی به این عنوان وصف کردند. اینان افرادی از حنابله بودند که در قرن چهارم ظاهر شدند و مدعی بودند که عقاید و آرایشان به «احمد حنبل» بر می‌گردد که وی به نوبه خویش این عقاید و آرای از «سلف صالح» برگرفته است. اینان از سویی با چالشایی از جانب علمای خود حنابله رویه رو بودند که چنین عنوانی را برای آنان قبول نداشتند و از سویی در گیر تضادهایی با اشاعره بودند، چون اشاعره معتقد بودند که آنان خود پیرو حقیقی «سلف» هستند، نه این حنبلیان. از این رو برخوردهای

وهابیها، تنگ نظر، سختگیر، متعصب و خشک اندیش هستند. خوب است مسلمانان بین سلفیها و وهابیها فرق بگذارند، این دو فکر واعتقاد فرق فاحش و اختلاف فراوان دارند. آیا از انصاف دور نیست که به مسلمانان صدیق و عالم و وسیع النظر، تهمت وهابی بودن بزنیم و عملآ آنها را از کار و فعالیت سازنده اسلامی، در میان جوامع و ملت‌های اسلامی، بازداریم...؟^(۷)

مسئله مهم دیگر در رابطه با «سلفیه» این است که این جنبش، چنانچه گفتیم یک جنبش کاملاً همگون و یکدست نیست، چنانچه طیها و دسته‌ها و افراد مختلف الفکر و ناهمگون، در عمل خود را به این عنوان «سلفیه» منصف می‌کرده‌اند؛ در اینجا می‌توان مثال‌های فراوانی ارائه کرد: نزدیکترین مثال آن تضاد وهابیت با آن چیزی است که به صورت فراغیر «سلفیه» خوانده می‌شود، که در میان آن دو جریان، محققان تضادها و تفاوت‌های فراوانی را خاطر نشان می‌سازند.

در اینجا سخن نه تنها بر سر این است که «وهابیت» یک جنبش محافظه کار افراطی و «سلفیه» یک جریان انقلابی است، بلکه مهم‌تر این است که سلفیه به رهبری عبده کوشیده است جنبه‌های خردگرایانه اسلام را به دیگران معرفی کند، در حالی که وهابیت یک جریان خردستیز است.

دوم اینکه «محمد عبده» که در دوران معاصر رهبر سلفیه شناخته شده است تا حد زیادی، به قول یکی از بزرگان جهان اسلام

طلبانه است، زیرا انتخاب عنوان «سلف» برای یک دسته، تعریضی است بر دیگر مسلمانان تا آنان بدین گونه خلفی و بدعتگزار تلقی شوند، چون مبنای ادعای «سلفی» براساس همان روایاتی که منشاء^(۸) انتخاب چنین شعاری شده است، این است که دیگران خلفی و بدعتگزار هستند و این تهمتی به همه مسلمانان عالم است.

مضافاً اینکه اینان در عمل و نظر با سلف صالح تفاوت‌ها و اختلافهای فراوانی دارند. از سوی دیگر همان طور که گفتیم، عده‌ای از مسلمانان شکایت دارند که عنوان «سلفی» بودن باعث شده برخی مارا «وهابی» بپنداشند؛ در حالی که چنین چیزی تهمت و ظلم است، مثلاً «عزیز احمد» یکی از پیروان فعال اندیشه «ابوالاعلی مودودی» دانشمند بلند پایه مسلمان پاکستانی و بنیانگذار جریان سیاسی اسلامی «جماعت اسلامی» در این کشور با ناراحتی تمام، چنین گلایه می‌کند:

«...عنوان سلفی بودن سبب شده است که عده‌ای آن را بد بفهمند و یا عمدآ آن را حریه قرار دهند و مارا «وهابی» بخوانند، در حالی که چنین چیزی درست که نیست هیچ، بلکه تهمت و ظلم صریح نیز هست؛ چه اینکه ما نه تنها منکر سلفی بودن خویش نیستیم، بلکه شدیداً با وهابیها مخالفت داریم، زیرا ما معتقدیم که اسلام دین «یسر» و دین سمحه سهل و سازگار با تمدن و پدیده‌های حاصل از تجربه بشری و کاملاً مخالف افراط و تفریط است؛ در حالی که

بت پرستی است. خود ابن تیمیه روایت کرده است که «سلف صالح» هرگاه از نزدیک روضه شریف پیغمبر(ص) می گذشتند، بر آن حضرت سلام می کردند.

امام محمدابو زهره پس از بیان این مطلب که در قرن هفتم، ابن تیمیه بازترین چهره مدعی پیروی از سلف بود، این موضوع را به صورت مشروح و دقیق مورد بحث قرار می دهد که واقعاً ابن تیمیه تا چه حد در این ادعا صادق است؟ او با استدلال عالمانه، تفاوت فاحش نظریات و دیدگاههای ابن تیمیه با «سلف صالح» را به خوبی نشان می دهد و عجیب است که این اختلاف دیدگاه با سلفیه در مسائل کوچک و کم اهمیت نیست؛ بلکه این اختلاف دید و نظر درباره مهم ترین اصول اعتقادی و کلامی مسلمانان مانند توحید ذات و صفات خداوند، خلق و عدم خلق قرآن کریم، تشبیه و تجسم، تأویل و تفویض و... است.

اصولاً^۱ یکی از دلایل کسانی که در ابتدای ظهور نظریات ابن تیمیه با دیدگاههای او مخالفت کردند، این بود که این آرا با دیدگاه سلف، کاملاً ناسازگار است؛ چنانچه جانمایه سخن «اختنایی» در ردیهای که بر او نوشته است هم همین است که علاوه بر مخالفت ملاک و معیارهای اصولی تردینی، این نظریات با آرای «سلف» نیز کاملاً ناسازگار است. اولین کسی که مخالفت آراء و اندیشه های محمدبن عبدالوهاب را با اندیشه ها و دیدگاههای «سلف» مورد توجه قرار داد و آن را خاطر نشان ساخت، «شیخ

«خود را از تعصبات جاهلانه، تخلیه کرده بود» در حالی که وهابیت یک جریان شدیداً متعصب و وفاق سنتیز است.

مورد دیگر، موضع سلفیه و یا مدعيان سلفیگری در برابر «تصوف» و عرفان است؛ می دانیم که علی الاصول سلفیه با تصوف و عرفان مخالفت شدید دارد و ابن تیمیه از نامداران مدعی سلفیت که در قرن هفتم رهبری این گروه را به عهده داشت، صوفیان و متصرفه، مخصوصاً «محی الدین بن عربی» را تخطه و حتی تکفیر می کرد؛ اما در هند افرادی همچون «سید احمد سرهندي»، «شاه ولی الله دهلوی» و در تونس «سنوسی» ... به تصوف و عرفان علاقه و تمایل داشته اند.

در ضمن «اویلور روا» این موضوع را نیز بخوبی تشریح می کند که سلفیان در افغانستان چگونه نقش متصاد و متناقضی بازی کرده اند، از مخالفت شدید با تصوف و روحانیت گرفته تا تمایل شدید به تصوف و عرفان.

به این ترتیب ملاحظه می شود که ادعای سلفی بودن هم در مورد وهابیان و هم در مورد ابن تیمیه از سوی مسلمانان مورد پذیرش نبوده است. مثلاً یکی از دانشمندان بلند پایه سنی پس از نقل نظر ابن تیمیه در مورد منع زیارت قبر مطهر پیغمبر(ص) می گوید: «ابن تیمیه در این سخن با جمهور مسلمانان اعم از سلف و خلف مخالفت بلکه مبارزه کرده است، زیارت روضه پیغمبر یادآور شکیبایها، جهاد و کوشش آن حضرت در اعتدالی کلمه توحید و رفع شرك و

بادیس، شاه ولی الله دهلوی، شیخ احمد بربیلوی و... مروج و مبلغ سلفیگری در سرزمینهای چون الجزایر، تونس، شبه جزیره هند، افغانستان و... شدند.

۵- مهمترین نکته اینکه هر «سلفی»، «وهابی» نیست، چنانچه نشان دادیم تفاوت دیدگاههای

فراوانی در میان این دو جریان وجود دارد.

۶- این عنوان مقدس (سلفیه) همواره دستمایه و دستاویز عناصر و دسته‌های متعصب فرقه گرا و افراطی قرار گرفته و این دسته‌ها کوشیده‌اند از این طریق برای خود در میان مسلمانان، مقبولیت و مشروعیت دینی دست و پا کنند.

۷- بسیاری از سلفیها از عنوان وهابیت نفرت دارند و استعمال چنین عنوانی را برای خود تهمت و حتی اهانت می‌دانند.

اما نتیجه اصلی از مباحث این بخش این است که مبانی فکری و نظری وهابیان عمدتاً دارای شاخصه‌ها و ویژگیهای زیر است:

۱- تمسک و توسل به اندیشه‌های احمد حنبل با افراط کاریها و برداشت‌های نادرست از آن.

۲- خردستیزی و ظاهر پرستی افراطی تحت عنوان عمل به «سنّت».

۳- تمسک افراطی به اندیشه‌های گذشتگان تحت عنوان پیروی از سلف صالح، با اینکه بسیاری از اندیشه‌ها و اعمال اینان مخالف آرای سلف صالح است.

۴- مقاومت و مبارزه با پدیده‌های نوین اجتماعی و تمدنی تحت عنوان مبارزه با بدعت.^(۴)

سلیمان بن عبدالوهاب^(۵) برادر او بود. شیخ سلیمان که خود به اندیشه سلف پاییند است و بارها به آن استناد ورزیده است، بالحن ناصح امین ولی با استدلال محکم به برادر نسبی خود

گوشزد کرده است که: گفته‌ها و نظریات تو با نظریات و اندیشه‌های «سلف صالح» در تضاد و تناقض کامل قراردارد و عملاً هم موارد فراوانی از این تناقضها را یادآوری کرده و بر روی آن انگشت می‌گذارد و الحق و الانصاف که در آن زمان این کار را به خوبی انجام داده است.

مخالفت با چنین ادعاهایی، همین طور ادامه یافت وازوی مسلمانان، مخصوصاً صاحب‌نظران پذیرفته نشد.^(۶)

نتیجه و خلاصه بحث بالا این است که:
۱- از نظر تاریخی ادعای سلفی بودن به عده‌ای از حنابله در قرن چهارم هجری باز می‌گردد.

۲- این ادعا در قرن هفتم به وسیله ابن تیمیه احیا شد، اما در هر دو مورد از سوی مسلمانان مورد انکار و تردید قرار گرفت.

۳- در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب مدعی این عنوان شده و بعدها پیروان او کوشیدند که این عنوان مقدس را در انحصار خویش قرار دهند، اما این بار با شدت بیشتری مورد انکار مسلمانان قرار گرفتند.

۴- این عنوان در قرن سیزدهم هجری به وسیله محمد عبده شاگرد پرآوازه سید جمال و پیروان او تجدید شد. بارزترین چهره مروج این عنوان در دوره اخیر «رشید رضا» نویسنده معروف مصری بود و کسان دیگری چون سنوسی، این

رسانیدند و اموالشان را به غارت برداشتند.
«شیخ محمد بن عبدالوهاب» در سال ۱۲۰۶ درگذشت و پس از «شیخ محمد» هم پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال ۱۲۱۶ «امیر سعود» و هابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد، کربلا در این ایام درنهایت شهرت و عظمت بود و زائرین ایرانی و ترک و عرب بدان روی می‌آوردند. «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از مدافعين و ساکنین آن نمود.

پس از آنکه «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه‌های حرم امام حسین علیه السلام متوجه شد، این خزاین از اموال فراوان و اشیاء نفیس انباشته بود، وی هر چه در آنجا یافت، برداشت و به غارت برد.

شرح نداده است که این ثروت هنگفت از کجا «کربلا» پس از این حادثه به وضعی درآمد که شعرابراز آن مرثیه می‌گفتند. «وهابیها» در مدت متجاوز ازدوازده سال، گاه و ناگاه، به شهر «کربلا» و اطراف آن، و همین طور به شهر «نجف» حمله می‌بردند و غارت می‌کردند و از روزی که حرمین شریفین در قبضه این گروه درآمد و نجدیهای و هابی در پس سازش با استعمار بریتانیا براساس متلاشی شدن امپراطوری عثمانی و تقسیم کشورهای عربی در میان ابرقدرت‌های وقت، بر مکه و مدینه و آثار اسلامی دست یافتند، در هدم آثار رسالت و قبور و بیوت الهی بیش از حد کوشیدند.^(۱۰) و این امر

۳- محمد بن عبدالوهاب و آل سعود و تشکیل حکومت وهابی

پیشتر گفتم که پس از آنکه شیخ محمد بن عبدالوهاب از همه جا رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف «نجد» گردید. در آن وقت امیر «درعیه» «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن «شیخ» رفت و بدین ترتیب ارتباط میان «شیخ محمد» و «آل سعود» آغاز گردید. در آن وقت که «شیخ محمد» به «درعیه» آمد و با «محمد بن سعود» توافق کرد، مردم آنجا درنهایت تنگدستی و احتیاج بودند.

«الوسی» از قول «ابن بشر نجدی» نقل می‌کند که من (ابن بشر) در اول کار شاهد تنگدستی مردم «درعیه» بودم سپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده کردم، در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند. البته «ابن بشر» پیداشده بود، ولی از سیاق تاریخ معلوم می‌شود که از حمله به مسلمانان قبایل و شهرهای دیگر «نجد»، (به جرم موافقت نکردن با عقاید وی)، و به غنیمت گرفتن اموال آنان به دست آمده بوده است. یکی از بزرگترین نقاط صعف برنامه زندگی «شیخ» همین است که با مسلمانانی که از عقاید او پیروی نمی‌کردند، معامله کافر حربی می‌کرد. و برای جان و ناموس آنان ارزشی قائل نبود.

طبق این رویه مثلاً از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل

برای مقابله با سلطه امپراطوری عثمانی و سایر رقبای خود در شبہ جزیره عربستان یافتدند. بدین ترتیب ترکیب و همکاری عنصر فکری وهابی و عنصر سیاسی - نظامی آل سعود زمینه مساعد را برای موفقیت هر دو فراهم ساخت.

۲- نقش استعمار در شکل گیری و توسعه جنبش وهایت: امپریالیسم با توجه به ریشه داربودن مذهب در کشورهای اسلامی به ویژه در خاورمیانه برنامه دزارزمندی را با هدف بهره‌گیری از مهره‌های انعطاف پذیر و سوق دادن اندیشه آنان در جهت مصالح و دفاع از منافع امپریالیسم تدوین کرده بود.

مستر همفر، جاسوسی انگلیسی بود که از مایه‌های شناخت مذهبی نسبت به اسلام برخوردار بود. گویا وی با زیرکی بسیار محمدبن عبدالوهاب را می‌یابد. و با برگزاری جلسات بحث و جدل در مورد موضوعات اعتقادی موفق به نفوذ در افکار ابن عبدالوهاب می‌گردد. همفر در خاطرات خود، می‌نویسد: «با محمدابن عبدالوهاب قرار گذاشتیم که در تغییر قرآن بر پایه اندیشه‌های جدید و بر مبنای آراء صحابه و پیشوایان دین و علماء و مفسران گفتگویی داشته باشیم. قرآن را می‌خواندیم و در اطراف آیه بحث می‌کردیم، نقشه من این بود که به هر ترتیبی شده، اورا در دام وزارت مستعمرات انگلیس بیندازم».

دولت انگلستان از طریق همفر یک طرح ۶ ماده‌ای را برای اجرا در جامعه اسلامی که در

در زمان ملک عبدالعزیز از نوادگان محمدبن سعود انجام شد که با کمک انگلستان و جمعیت اخوان توانست سلطه آل سعود را در سراسر عربستان بگستراند.^(۱۱)

جمعیت اخوان که توانستند در قدرت گیری سعودیها در عربستان نقش موثری ایفا نمایند، وهابیانی بودند، متخصص که نسبت به هر عامل پیشرفت مخالفت می‌نمودند و در این راه سرسرخانه ایستادگی می‌کردند. قطع کردن سیمهای تلفن، مخالفت با استفاده از اتومبیل و تلویزیون و... از جمله اقدامات متخصصانی بود که در انجام آن، از هیچ تلاشی دریغ نداشتند.

علل موفقیت آل سعود و تشکیل دولت وهابی
علت اینکه ابن تیمیه با همان عقاید موفق نشد و بارها به زندان افتاد ولی محمدبن الوهاب با همان عقاید و با افراط گرایی بیشتر نهایتاً موفقیتهایی به دست آورد و امروزه افکار او در گوشه و کنار عالم اسلامی تبلیغ می‌شود و طرفدارانی دارد عبارت است از:

۱- عوامل داخلی: هنگامی که فرزند عبدالوهاب تحت تأثیر افکار ابن تیمیه قرار گرفت و آن را تبلیغ می‌کرد، آل سعود برای تحکیم پایه‌های امارت خود در منطقه نجد می‌کوشید و گرویدن و حمایت از محمدبن عبدالوهاب را که تحت عنوان دین واقعی با روحيات متخصصانه مردم نجد سازگاری داشت بهترین وسیله برای بسط سلطه خویش در آنجا یافتند و آن را راه مناسبی

مقدار کم یا زیادی از احادیث درج شده باشد.^(۱۲) سالهای بعد که در برنامه شش ماده‌ای موقفيتهایی حاصل گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت، از نظر سیاسی در جزیره العرب مسلط شود لذا محمد بن سعود را به همکاری با محمد بن عبدالوهاب فراخواند از این قرار که حل و فصل امور دینی با محمد بن عبدالوهاب باشد و مسئولیت سیاسی با محمد بن سعود برای استعمار که از این گونه افکار به شدت استقبال می‌کرد اندیشه‌های وهابیت دستاویز خوبی بود تا:

اولاً: اسلام را به جهانیان به عنوان یک دین بی روح، خشک و جامه و مرتاجع معرفی نماید (آن طور که بعدها اسلام القاعده و طالبان در افغانستان چنین پیامدی برای جهان اسلام داشت).

ثانیاً: گرویدن مسلمین سایر فرق به وهابیت سبب می‌شد تا از روح و واقعیت اسلام دور گردد.

ثالثاً: استعمار می‌خواست دست امپراطوری عثمانی را از حجاز کوتاه کرده و این امپراطوری را تجزیه کند. لذا در زمان قدرت گیری آل سعود در سراسر عربستان نیز به حمایت از وهابیان در حجاز پرداخت. یعنی استعمار انگلستان ابتدا شریف حسین حاکم مکه را علیه امپراطوری عثمانی شورانیده و در این درگیریها از شریف حسین حمایت کرد و سپس دست وهابیان را برای تصرف حرمین شریفین بازگذاشت. سپس در درگیری آل سعود با آل شمر و آل رشید که

نهایت تماماً به نفع استعمار انگلیس بود به محمد بن عبدالوهاب ابلاغ می‌دارد که به شرح ذیل بود؛

۱- تکفیر همه مسلمانان و این که مسلمانان همه از واقعیت اسلام خارج‌اند و خون آنها هدر است و باید آنها را کشت و اموالشان را غارت نمود، زنان و کودکان را به عنوان غلام و کنیز خرید و اسیر کرد.

۲- خراب کردن کعبه در صورت امکان تحت عنوان این که این جازمانی مرکز بتها و از جمله آثار بت پرستی و شرک است و منع کردن از حج، وادر کردن قبایل با دیه‌نشین عرب به کشتن حاجاج و غارت اموال و پول آنها.

۳- سریچی از فرمان حکومت عثمانی و تحریک افراد به جنگ با دولت عثمانی و تهیه لشگر و ارتش برای اجرای این هدف.

۴- خراب کردن گبدوها، حرماها و مکانهایی که در مکه و مدینه و سایر شهرها از نظر مسلمانان مقدس است، به عنوان این که اینها تماماً مظہر شرک‌اند و پناه آوردن و اظهار علاقه کردن به این مکانها شریک برای خداوند قرار دادن است و تا آنجا که ممکن است، باید شخصیت پیغمبر و بزرگان دین را در نظر مسلمانان کوچک و ناچیز جلوه داد که اینها هر که بودند، رفتند و دیگر وجودشان در اوضاع دنیای امروز مؤثر نیست.

۵- باید استبداد، ترس و اغتشاش را به هر نحوی شده، در شهرها و مناطق اسلامی منتشر کرد.

۶- قرآنی باید بین مردم منتشر کرد که در آن،

ریب آل سعود و مورد حمایت عثمانی بودند از آل سعود حمایت نموده و افسران اطلاعاتی انگلستان نظیر «لورنس» در این کار آنان را یاری می نمودند.^(۱۳)

با تمام اینها باز و هابیت (در شکل خالص و ناب اولیه اش) مجموعه‌ای واپس گرایده است و آنان با دلارهای نفتی شان اندیشه و هابیت را در منطقه، تبلیغ می نمایند، ناگفته نماند که هم اکنون نیز و هابیتون در جامعه خود اعتقادات تعصی را عملی می سازند. عدم رانندگی بانوان، عدم حق ورود به دانشگاهها برای خانمها و... از این دست به شمار می رود که در واقع تضییع حقوق اجتماعی است که ریشه در عقاید و هابیت دارد، جدیدترین شکل تفکر و هابی را می توان در نظام و شیوه حکومت منسخ طالبان در افغانستان مشاهده نمود، به هر حال در سالهای اخیر و هابیت خصوصاً در مهد آن یعنی عربستان، خود را منتزع نسبت به آئینش جلوه می دهد و در واقع «و هابیت دهه ۸۰ مدرن شده و تلطیف گشته و ترکیبی از و هابیت عبدالعزیز و فیصل با فرهنگ مصرفی طبقه متوجه متوسط سعودی است.

و هابیتون و نوگرانی

چون ابن سعود روی کار آمد، با دو نیرو موافق بود که ناگزیر باید با آنها کنار می آمد؛ یکی، زمامداران امور دینی در نجد که سخت به تعالیم محمد بن عبدالوهاب پاییند بودند و با هر چیز تازه‌ای به شدت مخالفت می کردند و حتی تلگراف با سیم و بی سیم و دوچرخه و اتومبیل را بدعت و برخلاف دین می دانستند، نیروی دیگر، موج تمدن جدید بود که نظام حکومت، بسیاری از وسائل آن را لازم داشت. به تدریج که سعودی‌هادر عربستان به قدرت رسیدند، چون نمی توانستند با افکار متعصب و هابی بر مردم حکومت نمایند و با سرزمهنهای دیگر ارتباط برقرار سازند، بنابراین برای تعديل این اندیشه‌ها گام برداشتند و سعی نمودند تا ایده و هابیت را متناسب با ضرورتهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی جدید تغییر دهند. نتیجه این شد که حکومت، حد وسط میان این دو نیرو را گرفت؛ به این معنی که دیگر ممالک اسلامی را مسلمان دانست و در کنار تعلیمات دینی، تعلیمات مدنی را قرار داد و اداره حکومت را برگونه‌ای از نظام جدید استوار ساخت و اجازه داد که اتومبیل و هوایپما و بی سیم و غیره مورد استفاده قرار گیرد.

۴- شیعه ستیزی و هابیت

رگه‌های اندیشه ضد شیعی و شیعه ستیزی را در پیشینه افکار و هابیات از بربرهاری گرفته تا این تیمیه و محمدبن عبدالوهاب می توان دید که امروزه همین دیدگاه در میان و هابیات وجود دارد. اندیشه بربرهاری در رابطه با شناسایی پیشینه افکار و هابیت از این نظر نیز مهم است که او علاوه بر عقاید خاص خود، یک دیدگاه شدیداً فرقه گرا و متعصبانه داشته و مخالفت و ضدیت او با شیعیان مکتب اهل بیت(ع) در آن زمان غائله‌ها ایجاد کرد. از مشخصه بارز تفکر

کوشید، تا مشترکات بین شیعه و یهود! را پیدا و ارائه کند و نتیجه بگیرد که گویی شیعه نیز همانند یهود دشمن دیرینه اسلام است که به کمتر از نابودی این دین مقدس و پیروان آن راضی نخواهد شد!^(۱۵) علامه امینی «ره» در الغدیر، شانزده مورد از مواردی را نقل می‌کند که این تیمیه آنها را از مشترکات شیعه و یهود قلمداد کرده و خواسته است این مسئله را ثابت کند که شیعه همانند یهودیان دشمن اسلام و مسلمانان است!!^(۱۶)

آری این عداوت نسبت به شیعه، این تیمیه را وادار می‌کند که از هیچ تهمتی نسبت به پیروان تفکر علوی دریغ نکند؛ مثلاً او تشریف به مشاهد مشرفه وزیارت عتبات عالیه را از سوی شیعیان که به قصد تقرب به ذات احادیث و استمداد از ارواح مقدسه اولیای خداوند و معصومان(ع) در جهت رستگاری صورت می‌گیرد، آن چنان وارونه جلوه می‌دهد که گویی شیعه این اعمال را به جای حج واجب انجام می‌دهد و ائمه خویش را در جایگاه خداوند قرار داده است.

او در جایی می‌گوید: «سفری که مشرکان و کفار به اماکن و قبور بزرگان خود می‌کنند، همان حج ایشان است و قصدشان از خضوع و تضرعی که نزد قبور می‌کنند همان است که مسلمانان برای خدا به جامی آورند. اهل بدعت و ضلالت از مسلمانان نیز از جمله «رافضیان» به همین گونه اند که سفر به مشاهد و قبور امامان و بزرگان خود را حج می‌نامند... و می‌گویند به حج اکبر می‌رویم و علمی را به عنوان علم حج بر

ابن تیمیه، خصوصت بی‌حد و مرزوی با شیعیان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت «ع» است. او در اوج گرفتاری مسلمانان از ناحیه حملات بی‌دریبی مغولان و تهدید صلیبیان، همه چیز را نادیده گرفت و به ارائه چهره‌ای غیر اسلامی از شیعه پرداخت. نقل شده است که وقتی کتاب گرانبهای «منهاج الکرامه» نوشته دانشمند عالی مقام شیعه علامه حلی به دست او رسید، پس از مقداری ورق زدن در حالی که بدنش می‌لرزید خطاب به حاضران در محفل خویش گفت: من اکنون مقابله با این فرقه گمراه را از هر کار دیگر واجب تر می‌دانم!^(۱۷) ابن تیمیه کتاب مشهورش «منهاج السنّه» را در رد کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی (فقیه نامدار شیعه) نوشته و بیشترین عقاید خود را در آن آورده است. و «علامه حلی» دانشمند بزرگ شیعه را که در آن زمان در مصر و شام به عنوان «ابن مطهر» شهرت داشت، در این کتاب بارها «ابن متنجس» خطاب می‌کند و این در حالی است که وقتی همین کتاب او به دست علامه حلی می‌رسد، پس از خواندن آن با متأثر خاص می‌گوید: «اگر می‌فهمید که چه می‌گوییم، جواب او را می‌نوشتم».

او راستی هم سخت در این راه کوشید و با نوشتمن کتاب «منهاج السنّه» فی نقض الكلام الشیعه القدریه» تمام تلاش و توان خود را در این راه به کار گرفت تا شیعه را، یک جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام، معرفی کند و در این راه علاوه بر زنده کردن داستان مجھول «عبدالله ابن سبا» همانند «ابن عبدربه»

ترا جز شخص منافق دشمن نمی دارد».^(۱۹) ابن تیمیه قائل به تجسمی خداوند بوده و اموری را جزء توحید می داند و در همین حال زیارت قبر پیامبر و دعا در آنچه را بدعتهایی می داند که با توحید منافات دارد. متأسفانه همین فتواهها بعدها حربه هایی در دست وهابیان می شود که سایر مسلمانان خصوصاً شیعیان را تکفیر کرده اند. ابن حجر هیشمی می گوید: «مردم درباره ابن تیمیه چند گروه هستند، گروهی او را مجسمه می دانند چون او برای خداوند دست و پا و ساق و صورت... به معنای حقیقی قائل است... گروهی دیگر او را فردی زندیق می دانند چون او با علی دشمنی ورزید و حدیث نبوی معتبر می گوید: دشمن علی منافق است و...»

محمد بن عبدالوهاب معتقد است که مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... از کفار و یهود بدترند و این امر را در موارد عدیده اظهار داشته است. از جمله در رساله «نواقص الاسلام» در ضمن آموزش به پیروان خویش، می گوید: «هر کس این مشرکان را کافر نداند و در کفر بودن و یا بطلان آیین آنان شک کند، او خود نیز کافر است. یا «از این خوانندگان غیر خداوند (مسلمانان) جزیه گرفته نمی شود، در حالی که از «یهود» گرفته می شود، ازدواج با اینها جائز نیست در حالی که ازدواج با یهودیان جائز است؛ که کفر اینها شدیدتر و غلیظ تر از کفر یهودیان است.»

شیخ، آن قدر از مسلمانان رنجیده خاطر و ناراحت است که حتی از آنها جزیه گرفتن و

می دارند... علمی را که اینان بر پا می دارند مانند علمی است که مسلمانان برای حج بلند می کنند... این فرقه سفر به سوی قبر پاره ای از مخلوقات خدا را «حج اکبر» و حج بیت الله الحرام را «حج اصغر می نامند»^(۲۰) این تعصب اگر چند در همه موارد در روح و روان او مشهود است اما در هنگام برخورد با «صوفیه» و «شیعه» به اوج خود می رسد و کاملاً از کنترل، خارج می شود. مخصوصاً در ارتباط با شیعه که هیچ حد و مرزی نمی شناسد و تا آن حد پیش می رود که فضایل حضرت علی(ع) را انکار می کند و در مواردی به حضرتش تهمت و جسارت رومایی دارد. چنانچه همین حقیقت را یکی از عالمان مشهور اهل سنت به نام «ابن حجر عسقلانی» به هنگام نقد کتاب «منهج السنّة» چنین بیان می کند: «ابن تیمیه در این کتاب علاوه بر التزام به عقاید حشویه و تشبیه و تجسمیم حضرت احادیث و مردود دانستن احادیث معتبر نبوی(ص)، تعصب را نسبت به شیعه تا بدانچار سانده است که به تتفیص مقام حضرت علی(ع) پرداخته است.^(۱۸)

مرحوم سید محسن امین در «کشف الارتیاب» موارد متعددی از جسارت ابن تیمیه به حضرت امیر(ع) را نقل می کند که تعصب و خشم او نسبت به تشیع، او را به چنین امر خطیری و ادار کرده است. به همین دلیل ابن حجر هیشمی می گوید: عده ای از مسلمانان ابن تیمیه را منافق می دانستند چون او با حضرت علی(ع) دشمنی می ورزید و پیامبر(ص) فرموده است: «یاعلی!

امامانشان و عبادت بر سر قبور آنها و مراسم عاشورا و نوچه خوانی، سینه زنی، لعن مسلمانانی همچون معاویه، بوسیدن دست سادات و علماء، بوسیدن قبر پیغمبر(ص) و اولیا و پیشوایان مذاهب و طریقه‌ها، تعظیم و تکریم اولیا، تمویذ نویسی، فالگیری، شگون زنی، تعیین روز نحس و روز سعد، مصرف فرآورده‌های صنعتی کفار و همه اینها بدعت و حرام است و به خدا پناه می‌بریم از گناه عظیمی که ارتکاب این اعمال در بردارد!

وجالب تراز همه فهم یک وهابی جدیدالعهد پاکستانی عثمان سلفی در کتاب *الأنقاذه من البدعه* است که می‌گوید: «همان طور که مسلمانان در قرن هفتم در بدعت غرق شده بودند و علماء و مردان مجاهد به سرکردگی امام تقی الدین احمد بن تیمیه، آنها را با مجاهدت و فدائکاری و حتی قربانی دادن، از بدعت و ضلالت نجات دادند، امروزه مانیز چنین وظیفه و مسئولیتی داریم، متنها آن روز عامل بدعت، تنها یهود و مسیحیت بود، ولی امروزه، به آنها شیعه و صوفیه نیز افروزده شده بلکه این دو تای اخیر در بدعتگزاری از دو تای اولیه نقش و اثر بیشتری دارند چون آنها دشمن بیرونی و اینها دشمن درونی اسلامند! ... تلویزیون، تلفن، رادیو، ضبط، سینما، تئاتر، سیگار و امثال اینها از دو تای اولی اما قبرپرستی (زیارت قبور ائمه، شهداء و صلحاء)، گریه و زاری برای آنها، پرستش امامان و پیشوایان، آدمکشی (سینه زنی) در عاشورا، روز کشته شدن حسین بن علی «کرم

ازدواج کردن با زنانشان را نیز دریغ می‌دارد !! حال، وقتی از آنها جزیه گرفته نمی‌شود و ازدواج با زنان و دخترانشان نیز جایز نیست، تکلیف اینها چیست؟ تنها پیشنهاد شیخ در این قسمت این است که آنان یا اطاعت مارا پذیرند و یا کشته شوند. و هایان بدون اینکه تعریف از بدعت ارائه دهنده شیعیان را بزرگترین بدعت گزاران در میان مسلمانان می‌دانند شیخ عبدالله بن باز مفتی رسمی عربستان سعودی و متاخرترین مدافعان رسمی تفسیر و هایات نیز بدون تعریف بدعت، چنین فهرست بلندی از آن (براساس آنچه در کتاب السنّه و البدعه فی الضوء الشرع از فتاویٰ بن باز نقل شده) ارائه می‌کند: «شکی نیست در اینکه بسیاری از اعمالی که امروزه و بلکه از ده قرن قبل به این طرف مسلمانان انجام می‌دهند، بدعت است که از جمله آنهاست: زیارت قبور، گندسازی، مراسم میلادها و فیات، خطاب کردن به مردگان بر سر قبر آنها، زینت کردن مساجد و قرآنها، استفاده از دخانیات، گذاشتن شارب، تراشیدن ریش، پوشیدن لباس کوتاه و یا بسیار بلند، نقاشی، عکاسی، مجسمه‌سازی، سوارشدن زنها به عنوان راننده در اتومبیل، اسب سواری آنها به صورت منفرد در بعضی از کشورها، کار کردن زنها در ادارات و مراکز تجاری، آشپزی و خانه داری مردان، خواندن قرآن در ماذنه‌ها به صدای بلند، قصیده سرایی و مداعی برای پیامبر(ص) و اولیاء و آنچه که در میان شیعیان عامی مرسوم است مثل زیارت پر طمطراء

یک روحانی و هابی متاخر پاکستانی می نویسد: «علمای اسلام اتفاق دارند که زیارت قبور و شفاعت و توسل و ... به نام اشخاص، امامها... حرام و پرستشگران اشخاص همه از این میین اسلام خارج و کافر مکفر هستند و اگر توبه نکردند مسلمانان باید آنها را بکشند والا خودشان مسلمان نیستند...» سپس می گوید «مراد از پرستش گران قبور و اشخاص، شیعه‌ها و صوفیه هستند. بر تمام عالم معلوم است که شیعیان مزار اشخاص به نام امام و امام زاده را پرستش می کنند و ... و قبور آنان را از قبر مبارک رسول الله فحیم تر (مجلل تر) می سازند. تمام شیعیان به همین قیاس عمل می کنند به خصوص ایرانیها که امامانشان را نعوذ بالله از ذات ذوالجلال تعالی شانه خیلی بالاتر می دانند و اگر قسم بخورند اول به نام الله قسم می خورند و اگر قبول نشد به امامهایشان قسم می خورند و ...». (۲۱)

در سالهای اخیر که خلا ایدئولوژیک در آسیای میانه سبب شد تمام ایدئولوژیهای پرطوفدار به این نواحی هجوم آورند تفکر و هابیت نیز پیداشده و با انرژی زیاد با دو اندیشه دیگر یعنی دموکراسی غربی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران مبارزه می کند. ولی به نظر می رسد که با اولی به نوعی مفاهeme رسیده است زیرا چندان حساسیتی علیه آن نشان نمی دهد اما تمام قوت خود را علیه ایدئولوژی انقلاب اسلامی مصروف می کند. متأسفانه راهی که طرفداران این دیدگاه در پیش گرفته اند تبلیغات

الله وجهه»، دعا بلند خواندن، ذکر بلند گفتن، پخش قرآن از ماذنه ها به صدای بلند، برگزاری مراسم وفیات و میلادها از زرداشتیهای ایرانی گرفته شده، و ... همه و همه از دو تای اول». (۲۰) و هابیان عقاید و نظریات خود را در مورد شیعیان نه به آدرس خودشان، بلکه به نشانی علمای اسلام می نویسند تا برای آنها پشتونه دینی و علمی محکم دست و پا کنند. چنان که یک نویسنده و هابی مجھول الهویه، به نام عبدالغنى و داد در کتاب تفرقه انگیزی به نام المرابطه الاسلامیه در تمام موارد با ادعاهای بی پایه خویش به همین نحو برخورد می کند. مثلاً به این نمونه توجه کنید: «... علمای اسلامی، شیعیان را از جرگه مذاهب حقه اسلامی خارج می دانند و می فرمایند که تشیع از روی بعض ولجاج به وجود آمده است. اینها از ته دل به اسلام نگرویده اند، لیکن از ترس مسلمانان و یا برای فریب آنان به تکالیف اسلامی تظاهر می کنند. اینها نسبت به صحابه اکرم و زوجات مطهر نبی اکرم (ص) بعض و کینه‌ای بالاتر از یهود دارند، با خلفا و اولیای اسلامی خصوصت و دشمنی دارند و همه را ناسزا می گویند. اعمال و عباداتشان به طریقه باطل انجام می شود و ... از همین جهت تمام علمای اسلامی در سال ۱۳۴۵ هجری قمری به کفریت این گروه فتوا دادند و از امیر مسلمین تقاضا کردند که از آنها به زور بیعت بگیرد و عبادات و تکالیف اسلامی را از نوبه آنان یاد بدهد و ...».

قدرت تشخیص و تفکیک حق از باطل و سره از ناسره، از جامعه و افراد گرفته شود. این نوع برخورد فقط از ضعف منطق و فقدان پذیرش دینی ناشی می‌شود و اینها به خوبی می‌دانند که در شرایط عادی این طرز تفکر در میان مسلمانان زمینه پذیرش ندارد، چون دارای اصالت دینی و عقلی نیست.

حامد محمد خبیر که خود سنی مالک مذهب اما مشتاق وحدت اسلامی است کتابی در رد تهمت‌های وهابیت علیه شیعه نوشت و در آن پس از تشریح نقش بر جسته شیعیان در رشد و شکوفایی فرهنگ اسلامی و ضرورت حفظ وحدت «ملل مسلمان» در برابر تهاجم کفار و یهودیان نژادپرست، اتهامات بی اساس وهابیان علیه شیعه را نقل و یک یک رد کرده است و می‌گوید: این امر بس عجیبی است که وهابیان خود را سنی و پیرو یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت قلمداد می‌کنند، در حالی که بدون استثناء تمام پیروان مذاهب اربعه را تکفیر می‌کنند...!

اگر سخن زیبای «جاوید اقبال» دانشمند منصف و بصیر بنگلادشی در کتاب حیات عقلی اسلام را در پاسخ به یکی از فتاوی علمای وهابی نیاوریم این بحث ناتمام خواهد بود.

در ابتدا لازم است جهت اطلاع بیشتر،

جریان و اصل فتوار انقل کنیم:

در سال ۱۳۴۳ هجری قمری علمای وهابی عربستان سعودی در ارتباط با شیعیان احساء و قطیف - دو نقطه شیعه نشین در عربستان -

مذهبی و خصم‌مانه علیه تشیع و ایران است. چشم دوختن وهابیان به افغانستان که در قالب طالبان شکل گرفته بود نمودی از همان حضور هدفمند استعمار در قالبهای مختلف خویش علیه نهضت شیعی امام خمینی است که تمام منطقه و جهان را تحت تأثیر قرار داده است. استعمار جدید این جماعت را در مقابل انقلاب اسلامی ایران در افغانستان روی کار آورد اما به این نتیجه رسید که علی‌رغم اینکه این حریه در دهه‌های گذشته در عربستان سعودی برای شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه جهان اسلام مفید واقع شد اما شرایط فکری و فرهنگی امروز در جهان به حدی تغییر کرده است که وهابیت و تعصب بدوى دیگر جوابگوی نیازهای استعمار نیست و لذا ناچار شد خود برای حذف آن اقدام کند.

فیض الحق نویسنده معروف پاکستانی، پس از انجام یک سلسله اعمال تروریستی توسط گروه خشن و فرقه‌گرای «سپاه صاحب‌آباد» علیه شیعیان چنین نوشت: ... چنین به نظر می‌آید که عقاید وهابی که زمامداران عربستان سعودی مبلغ و حامی آن می‌باشند، در دنیا عقلانی امروز، قادر نیست خود را راه منطق و استدلال بر افراد و جوامع بقبولاند. چرا که حامیان آن، مجبور شده‌اند با صرف میلیونها آن را برجمعی بدیخت، جاهل و کوردل بقبولاند و جوی مملو از خشونت و ارعاب را به وجود آورند تا در چنین فضایی، برای پذیرش افکار و عقاید، طمع و خشونت جای منطق و استدلال را بگیرد،

ثانیاً براساس شهادت تاریخ، شیعه یک فرقه جدید التأسیس نیست و همپای ظهور اسلام عمر دارد و تا حال کسی آنها را تکفیر نکرده است، پس باید چنین قبول کنیم که تمام پیشوایان دینی ما یا جامل به احکام اسلام بودند و یا بی اعتنا! نعوذ بالله من ذالک.

ثالثاً چگونه چند انسان تنگ نظر و بی خبر از همه جا به خود حق می دهند که صدھا میلیون مسلمان موحد را کافر بدانند؟!

رابعاً اگر شیعه را از حیات عقلی و فرهنگی اسلام برداریم، دیگر برای ما چه می ماند؟ خامساً در شرایطی که مسلمانان نیاز شدید به وحدت و همدلی دارند، آیا این گونه فتاوا، خیانت به تمام آرمانهای سیاسی - فرهنگی آنها نیست؟

سادساً آیا اینها جرأت دارند که چنین فتاوای غلیظ و شدیدی نسبت به کفاری که روزگار مسلمین را سیاه کرده‌اند، بدهند و...؟^(۲۲)

۵- افکار کنونی و هایان

۱- تحریم تعمیر قبور اولیاء خدا: آنان تعمیر قبور و ساختن بنابر روی قبور پیامبران و اولیاء الهی و صالحان را حرام دانسته و بر لزوم ویرانی آنها فتوامی دهنده، به طوری که پس از کسب قدرت برای انهدام و ویران کردن آن، ابقاء آنها به همان صورت حتی یک روز هم جایز نیست.

۲- تحریم مسجدسازی در کنار قبور صالحان: با استناد به چند حدیث بر تحریم بنای مسجد در جوار قبر صالحان استدلال کرده‌اند.

فتاویٰ صادر کرده‌ند که متن آن این است: «درباره این راضیان چنین فتوا می‌دهیم که امام (بن سعو) آنها را وادار کند که به اسلام بیعت کنند و از اظهار شعارهای دینی شان منع شوند. و نیز بر امام لازم است که آنها را نزد شیخ این بشر (عالم و هابی) حاضر کند تا بر دین خدا و رسول با او بیعت نمایند و آنها را مجبور کنند که از صلحای اهل بیت و عترتشان حاجت نطلبند و از یدعهای دیگری چون مراسم سوگواری و دیگر مراسم مذهبی شان پرهیز کنند. از زیارت عتبات و مشاهد منع شوند و وادار گردد که در اوقات پنجگانه نماز در مسجد حاضر شوند و امام جماعت، مؤذن و محتسب از اهل سنت بر آنها موظف گرددند تا اصول سه گانه دین (توحید، نبوت و معاد) را به آنها آموختند و اگر مکانهایی برای برگزاری بدعهاشان - منظور مراسم مذهبی است - دارند باید خراب گردد و از برگزاری این بدعهای در مساجد جلوگیری شود و هر کس از شیعه احساء از این حکم سریعی کرد از بلاد اسلامی بیرون رانده شود. راضیان قطیف را نیز این بشر به همین احکام ملزم سازد.

دانشمند مزبور پس از نقل این فتوا، در دمندانه چنین می‌گوید: «اگر گرد و غبار جهل و عصیت و عرق بدوى (و یا حتی حظام دنیوی) چشم بصیرت این حضرات را کور نمی‌کرد، می‌فهمیدند که:

اولاً چنین حکمی مخالف آیات و روایات صحیح اسلامی است.

خاطر اعتقاد به (الوهیت) علی و فرزندان او، قبر و صاحبان آن را می پرستند، از این جهت مدفن آنها را آباد کرده و از هر گوشه جهان به زیارت آنان می شتابند و نذر و قربانی تقدیم آنها می کنند». البته ابن تیمیه مسئله رامختص شیعه ندانسته و گفته: «هر کس برای پیامبر یا پیامبران دیگر و اولیاء چیزی نذر کند بسان مشرکان می گردد که برای بتهای خود نذر می کردند... و کافر می گردد».

۱۲- تحریم استغاثه و کمک خواهی و ندای اولیاء الهی در کنار قبور آنها یا غیر آن زیرا قرآن می گوید با خدا کسی را نخوانید. کسی که غیر خدا را می خواند اور اشاریک خدا قرار داده و او را عبادت کرده است زیرا عبادت چیزی جز همان خواندن نیست.^(۲۳)

۶- وہابیت در جهان امروز
همان طور که گفته شد، الزامات زندگی جدید در دهه های اخیر، آن گروه از وہابیان را که در حکومت سعودی نقش دارند و نیز طبقه ثروتمند عربستان که از پول نفت سرشار این کشور به تمکن فراوان رسیده اند و طبقه متوسط و مصرف گرای وہابیان و نیز آن گروه از وہابیونی که به نوعی با اندیشه های جدید و دنیای جدید و پیشرفت سریع علوم و فن آوری آشنا بوده و ضرورت بهره برداری از آنها را درک کرده اند، واداشته است تا در افکار و اندیشه های خود تجدیدنظر نموده و بسیاری از ایده های شیخ نجد کنار بگذارند. بدین ترتیب

۳- تحریم زیارت قبور مؤمنان: وہابیان سفر برای زیارت قبور اولیاء را سفر حرام دانسته و منوع اعلام می دارند و حتی فتوا به شکسته بودن نماز در چنین سفری می دهنند.

۴- تحریم برگزاری نماز و دعا نزد قبور اولیاء: وہابیان این عمل را ابتدا منع کرده و سپس رنگ شرک به آن داده اند.

۵- تحریم توسل به اولیاء الهی: آنان توسل به اولیاء الهی را نامشروع و بدعت معرفی نموده و شرک می دانند.

۶- تحریم بزرگداشت موالید و وفیات اولیاء: وہابیان این اجتماع و بزرگداشت را بدعت و حرام می دانند.

۷- هر نوع تبرک و استشفاء به آثار اولیاء الهی و مثلاً بوسیدن محراب یا منبر پیامبر را بدعت، شرک و حرام می دانند.

۸- تحریم استمداد از ارواح اولیاء الهی
۹- تحریم طلب شفاعت از اولیاء الهی: اگر چه معتقدند که روز قیامت شافعان خصوصاً پیامبر درباره گنهکاران امت شفاعت خواهند کرد اما ماحق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و اگر چنین کنیم این یکی از اقسام شرک خواهد بود.

۱۰- تحریم سوگند به غیر خدا: وہابیان دونوع سوگند را حرام و شرک در عبادت می دانند. یکی سوگند دادن خدا به حق و مقام اولیاء و دیگری قسم یاد کردن به غیر خدا.

۱۱- تحریم نذر بر اهل قبور مشرفه: عبدالله قصیمی در کتاب الصراع می نویسد: «شیعه به

می‌توان آنها را «نو و هابیون» بنامیم. یعنی نسل نوگرایی از و هابیون که رگه‌هایی از خشونت و تعصب را با لایه‌هایی از نوگرایی و اصلاح طلبی تلفیق نموده و در این راستا حتی حکومت عربستان را به چالش می‌طلبدند. شرایط سیاسی بین‌المللی خصوصاً اشغال افغانستان توسط شوروی این فرصت را به مقامات عربستان داد تا مبارزه طلبی این عده را به این سو هدایت کرده و با همکاری و حمایت مالی، تسليحاتی و اطلاعاتی سیا، بخشش اعظم طرفداران این دیدگاه را در افغانستان و تحت عنوان جهاد با کفار روسی برای نجات دارالاسلام (افغانستان) متمرکز نمایند تا ضمن خالی شدن احساسات جهادگرانه آنان، خود از گزندهای احتمالی این عده مصون بمانند. سالها درگیری آنان در افغانستان، سبب ایجاد تغییراتی در دیدگاههای آنان گراید و نسل سوم و هابیون یا و هابیون مدرن را به وجود آورد. و در عین حال زمینه‌های لازم را برای بسط سازمانی و تشکیلاتی آنان و عضوگیریهای گستردۀ در نقاط مختلف دنیا فراهم نمود. به علاوه، حکومت عربستان که در عین اختلاف دیدگاهها، تلاش و فعالیتهای این گروه را در راستای توسعه و ترویج آیین و هایت ارزیابی می‌کرد، و در عین حال احساس می‌کرد هر چه و هابیون مدرن تلاشهای خود را در خارج از حوزه عربستان متمرکز نمایند، خود از گزند احتمالی آنان بیشتر در امان خواهد بود، به طور آشکار و پنهان حمایتهای گستردۀ مالی از آنها به عمل می‌آورد و خود نیز مبلغین متعددی

را به همراه امکانات فراوان به اقصی نقاط جهان گسیل می‌داشت. این مسئله گسترش دیدگاههای و هابی را در قفقاز، آسیای میانه، پاکستان، شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی به همراه داشت. نقطه کلیدی این فعالیتها شیعه‌ستیزی و مقابله با تفکر شیعی انقلاب اسلامی ایران‌بوده است و به همین دلیل حکومت عربستان و حتی رژیمهای دیگر عربی و نهایتاً آمریکا از آن حمایت می‌کردند و تلاش می‌کردند آن را به عنوان آلترناتیو اندیشه انقلاب اسلامی مطرح نمایند و باز به همین دلیل سعی در تزریق اندیشه جهادی در آن داشتند تا جوانان مسلمان تشنۀ مبارزه با دشمنان را در یک مسیر دلخواه هدایت و نگاهداری نمایند.

تازمان وقوع حادثه مشکوک ۱۱ سپتامبر این روند ادامه داشت، اما این حادثه دیدگاههای جهانی را نسبت به پدیدۀ و هابیت مدرن تغییر داد. بهره‌برداری بسیار مطلوبی که آمریکاییها از این حادثه در جهت تحقق اهداف درازمدت خود کردند، بسیاری از اذهان کنجدکاو را به این باور سوق داد که اگر این حادثه کار دستگاههای اطلاعاتی آمریکاییها یا رژیم صهیونیستی نبوده باشد و واقعاً کار القاعده و بن‌لادن بوده است، یقیناً با هم‌انگیها و آگاهی این سرویسها انجام شده است حتی اگر خود القاعده از این مسئله بی‌اطلاع بوده باشد. هر اندیشه آگاهی، حادثه ۱۱ سپتامبر را بزرگ‌ترین خدمت به دیدگاه هژمونی طلب آمریکا ارزیابی می‌کند. ۱۱ سپتامبر نشان داد که تاریخ مصرف این دیدگاه برای

(نظیر طرفداران نظریات ابوالاعلى مودودی) و نیز سلفیهای آسیای جنوب شرقی خصوصاً اندونزی به طور کلی با سلفی گری القاعده یا نووهابیون متفاوت می‌باشد.

آمریکا به سر آمده است و ممکن است خطراتی را نیز برای خود آمریکا به وجود آورد و یا به نوعی سیستمهای اطلاعاتی غرب، به دلیل گسترش این گروه در سطح جهان، کنترل خود را بر القاعده ضعیف شده می‌دیدند، و حتی گفته‌ها و رفتارهای مقامات آمریکاشان داد که گویا تفکر نووهابی حاکم بر عربستان نیز در شرف انقضاضه تاریخ مصرف می‌باشد و اینک مقامات آمریکا بحث «نقشه راه» و «خاورمیانه جدید» را مطرح می‌کنند. عملکرد این فرقه سبب گردید تا آمریکاییها با شعار جنگ علیه تروریسم، به دنبال اجرای نیات اسلام‌ستیزانه خود و تسلط کامل بر سرزمینهای اسلامی (جنگ صلیبی) برآیند. به علاوه این گروه از وهابیان با ارائه یک چهره خشن و تروریست از اسلام سبب خدشه دارشدن وجهه اسلام و مسلمانان گردیدند. اگرچه دریافت‌های القاعده و بن‌لادن می‌توانند تفسیر دلخواه آنان از اسلام واقعی باشد.

- ۱- الوهابیه فی صورتها الحقيقة، لجنة التأليف، مركز الغدير للدراسات الاسلامية، قم، ۱۴۱۵هـ، چاپ اول، صص، ۴۹-۵۶ (به مضمون).
- ۲- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: مظفر، آیه الله محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶هـ، چاپ دوم، ص ۲۱۶.
- ۳- مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، چاپ اول، صص، ۴۰-۶۲، ۱۳۷۹.
- ۴- سیحانی، آیت‌الله جعفر، آیین وهابیت، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول، صص، ۲۵-۲۷، ۱۳۶۴.
- ۵- با تلخیص از تاریخ المذاهب الاسلامیه، صص، ۲۰۱.
- ۶- روایاتی که منشاء و مبنای تعیین چنین عنوانی شده‌اند بدین گونه آمده است:

 - صحیح بخاری، کتاب شهادت، حدیث شماره ۲۴۵۷... عمران ابن حصین قال... قال النبي: خیركم قرنی، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، قال عمران، مادرى اذکرالنبي «ص» بعد قرنين و ثلاثة، قال النبي «ص»: ان بعدكم قوماً يخونون و لا يؤمنون و يشهدون و لا يشهدون، الخ
 - مسنـد احمد، مسنـدـالمـكـثـرـيـنـ مـنـ الصـحـابـهـ، حدـيـثـ شـماـرـهـ ۳۴۱۳ـ، عنـ عـبـدـالـلـهـ قالـ: قالـ النـبـيـ «صـ»: خـيرـالـنـاسـ قـرنـیـ، ثـمـ الـذـيـنـ يـلـونـهـمـ، ثـمـ الـذـيـنـ يـلـونـهـمـ، ثـمـ الـذـيـنـ يـلـونـهـمـ، اـيمـانـهـمـ وـ اـيمـانـهـمـ شـهـادـتـهـمـ.
 - در سنن ترمذی کتاب الجنائز حدیث شماره ۹۷۳ و

نیز صحیح بخاری، کتاب المرضی، با اندک تفاوت‌های آمده است.

۷- عزیز احمد، ایده‌الهای ما، ترجمه عبدالجلیل ایرانی، پیشاور، جماعت پرس، ص ۲۱، ۱۹۷۲.

۸- برای آشنایی با برخی ردیه‌ها علیه وهابیت رجوع کنید به: خالصی، محمد باقر، وهابیت از دیدگاه مذاهب اهل سنت، نشر دالل‌فکر، قم، چاپ اول، صص، ۱۹-۳۵، ۱۳۷۰.

۹- نقل بالتفصیل از کتاب تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، صص، ۲۵-۳۹.

۱۰- سبحانی، جعفر، آیین وهابیت، صص ۲۷-۳۴ همچنین جزیره‌العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱.

۱۱- البته یک بار آل سعود در زمان حکومت عثمانیها بر حجاز، بر حرمین شریفین دست یافتند و کل آثار رسالت و قبور بقیع و مساجد و مقابر اصحاب نبی و... را ویران کردند ولی توسط عثمانیها عقب زده شدند و آن بنها دوباره تجدید گردید تا اینکه در زمان عبدالعزیز و به واسطه اتحادی که بین او به عنوان رهبر سیاسی وهابیها و بین «فیصل الدویش» رهبر گروه «الاتخوان» به عنوان رهبر متعصب مذهبی وهابیها صورت گرفت مجددًا بر حرمین شریفین دست یافتند.

در مورد علت و چگونگی تشکیل فرقه اخوان، باید گفت عبدالعزیز آل سعود چون دید که اقوام او در صحراء پراکنده‌اند و خیلی زود گرفتار فتنه و فساد می‌گردند و آشوب به پا می‌کنند و او می‌خواست که پادشاهی مستقل در سراسر عربستان بر پا نماید برای ایجاد اتحاد میان نیروها و عملی ساختن منظور خود عاملی بهتر از تمکن به دین و اقامه حدود در میان قبایل بدوي نیافت. لذا از عالم نجد شیخ عبدالله بن محمد بن عبداللطیف خواست که کتابهایی به زبان ساده، به طوری که بدويها بفهمند و بپذیرند، براساس مذهب حنبلی وهابی تألیف کند و بین قبایل منتشر سازد. ابن سعود همچنین عده‌ای از شاگردان شیخ عبدالله را به عنوان خطیب و راهنمای میان قبایل فرستاد و ایشان مطالب دینی را با آن هدف خاص برای

بدویان تشریح می‌کردند. از مجموع این اقدامات فرقه اخوان پدیدار گشت. این تدبیر در زمانی به کار رفت

که خود بدويان از کثرت خوزیری میان آل سعود و آل رشید به تنگ آمده، در صدد بودند، خود را از آن حال رها سازند و زندگی تازه‌ای پیدا کنند. (تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۲، ص ۱۷۷).

۱۲- خاطرات مستر همف، ترجمه استاد علی کاظمی، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، چاپ چهارم، ص ۱۲۹، ۱۳۷۰.

۱۳- برای آشنایی با نقش و ساختار خاندان آل سعود نگاه کنید به: التقوی: السیدا بوالعلی، الفرقه الوهابیه فی خدمه من؟، الارشاد للطبعه و النشر، بیروت، بی‌تا، صص ۱۰۶-۱۰۵.

۱۴- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، ص ۵۸.

۱۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به صائب عبدالمعید، ابن تیمه، حیاته - عقائد، صص، ۲۲۹-۲۷۱.

۱۶- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: امینی، علام عبدالحسین، الغلبیر، ترجمه دکتر جمال موسوی، ج ۵، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۱۷- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، صص، ۵۹-۶۰ به نقل از وهابیان، فقیهی، صص، ۱۹۱-۱۸۸.

۱۸- صائب عبدالحید، همان، صص، ۲۱۸-۲۱۷.

۱۹- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، ص ۵۱.

۲۰- مولانا ضیاء الرحمن، السنہ والبدعه فی القسوه الشرع، جماعت‌الاخوه‌الاسلامیه، لاھور، ص ۱۲۱، به نقل از الانقاذه‌البدعه، تأثیف عثمان سلفی، ۱۳۶۹.

۲۱- جهانی، مولانا غلام حضرت، ارشادات شیخ الاسلام محمدبن عبدالوهاب، ص ۲۹.

۲۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: همتی، دکتر همایون، نقد و تحلیل پیرامون وهابگری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، سپهر، چاپ اول، صص، ۱۳۶۷، ۲۲۱-۲۶۲.

۲۳- برای اطلاع بیشتر به کتاب آیین وهابیت آیت‌الله جعفر سبحانی مراجعه شود.